



« خداوند مرا در آغازِ راه خویش تولد بخشید، پیش از کارهای خود در زمانهای قدیم. 23 من از ازل شکل گرفتم، در ابتدا، پیش از آغاز جهان. 24 آنگاه که هنوز ژرفاها نبود، من زاده شدم، زمانی که هیچ چشمهٔ پرآبی وجود نداشت؛ 25 پیش از آنکه کوهها بر پا شوند، پیش از تپه‌ها، من زاده شدم؛ 26 پیش از آنکه زمین و دشتها را بیافریند یا ذره‌ای از غبار جهان را. 27 آنگاه که آسمانها را استوار ساخت و افق را بر سطح ژرفا نشان گذاشت، من آنجا بودم؛ 28 آنگاه که ابرها را در بالا برنشاند و چشمه‌های ژرفا را

استوار ساخت؛ 29 چون بر دریا حد قرار داد تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیان زمین را نشان گذاشت. 30 آنگاه همچون معماری در کنار او بودم و هر روزه لذت بسیار می‌بردم، و همیشه در حضورش پایکوبی می‌کردم؛ 31 و پایکوبی من در جهان مسکون او و لذت من در بنی‌آدم بود» 32 پس حال، ای پسران، به من گوش فرا دهید؛ خوشا به حال آنان که طریقه‌های مرا نگاه دارند. 33 رهنمود را بشنوید و حکیم باشید و از آن غفلت مکنید. 34 خوشا به حال آن که به من گوش فرا دهد و هر روزه بر دروازه‌های من دیدبانی کند و بر درم به انتظار بنشیند. 35 زیرا هر که مرا یابد، حیات را یافته است و لطف خداوند شامل حالش می‌شود. 36 اما هر که از یافتن من درماند، بر جان خود زیان رسانده است و هر که از من نفرت کند، مرگ را دوست داشته است!»

شاعر ایرانی، حافظ، مدت زیادی در مورد معنای هستی تأمل کرد. او در شعر معروف خود (غزل ۱۴۳) توصیف می‌کند که چگونه برای درک عالم و هستی، به جامی اسرارآمیز می‌نگریسته است. (در باستان، جام نمادی از دانش آسمانی در نظر گرفته می‌شده است). حافظ در جستجوی اسرار پنهان هستی بود. با این حال او چیزی بیشتر از دانش می‌خواست. او می‌خواست ارتباطات یا معنای پشت این دانش را بفهمد. «معنای زندگی چیست؟» یا «زندگی من چگونه در هستی جای می‌گیرد؟» یا به عبارت دیگر: «من در برابر خدا چه کسی هستم؟» در گفته‌های سلیمان، انگیزه‌ای مشابه حافظ مشاهده می‌شود. سلیمان همچنین در جستجوی پیوندهای هستی بود.

من معتقدم که کاوشِ پس‌زمینه‌ی هستی می‌تواند تمرین مفیدی باشد، زیرا از زمان خردگرایی، ما رویکردی کاملاً متفاوت را آموخته‌ایم، رویکردی که در مورد پیشینه‌ی هستی پرسش نمی‌کند، بلکه صرفاً بر حقایقِ ادراک شده متکی است. بگذارید مثالی بزنم: در زمان ناپلئون، دانشمندان یک کتاب قطور چاپ کردند شامل تمام یافته‌های علمی که تا آن زمان پذیرفته شده بود. دانشمندان با تشریفات این کتاب را به ناپلئون تقدیم کردند و ادعا کردند: «از این پس، به ایمان به خدا برای توضیح جهان نیازی ندارد، زیرا علم اسرار جهان را کاملاً اُسطوره زدایی کرده است!» از آن زمان، خود کتاب به اصطلاح علمی ناپلئون نیز اُسطوره زدایی شده است. امروزه، در برخی جاها، رویکردی وجود دارد که دقیقاً بر عکس علم ناپلئون است. یعنی اینکه دیگر نمی‌توان به هیچ حقیقتی اعتماد کرد و همه چیز نسبی است. صحبت از «عصر پس‌واقعی» است که در آن خودِ واقعیت‌ها مهم نیستند، بلکه تأثیر ذهنی آنها یا درک تأثیرشان مهم است. عواقب آن فاجعه‌بار است. وقتی ما انسان‌ها دیگر نتوانیم به واقعیت‌ها اعتماد کنیم، در دام هر دروغ و فریبی گرفتار می‌شویم. و این یک تناقض است که با جود دانش فراوان علمی و با وجود گسترش اطلاعات، مردم نمی‌دانند چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است. حتی این ترس وجود دارد که کسانی که

بیشترین قدرت را دارند، انحصار حقیقت را در دست بگیرند. آنچه باقی می ماند این است که مردم خود را صرفاً چرخ دنده هایی در یک ساختار بیولوژیکی یا مادی می دانند.

به این معنا، فرد می تواند از زیست شناسی بدون حد و مرز استفاده کند، یا حتی آن را مورد سوء استفاده قرار دهد. شاه سلیمان رویکردی کاملاً متفاوت اتخاذ می کند. او وجود ما را در این دنیای بزرگ به این شکل توصیف می کند که ما بدون محدودیت و طبق صلاح دید خود عمل نمی کنیم، بلکه یک مراقب شخصی داریم. حقیقت، دانشی نیست که ما انسان ها بتوانیم آن را رمزگشایی کنیم؛ برعکس، خرد ما را رمزگشایی می کند. زیرا سلیمان از حکمت به عنوان یک شخص یاد می کند که توجه ما را می طلبد. از نظر سلیمان، این مجموع دانشی نیست که می توانیم جمع آوری کنیم، بلکه شخصی است که ما را فرا می خواند، ما را به چالش می کشد و ما را به مشارکت دعوت می کند. ما فوراً متوجه می شویم که در اینجا چیزی بیش از دانش یا علم وجود دارد. آنچه خرد به ما ارائه می دهد، دانش بیشتر و بیشتر نیست، جهت گیری است. من معتقدم که، به ویژه در زمان ما، ما دانش فراوان و به همان نسبت کمبود جهت یابی داریم. شاید حتی بتوان گفت که با پیشرفت دانش، جهت یابی کمتری وجود دارد. این بدان معنا نیست که ما می توانیم یا باید تمام علم را به طور کلی تحقیر کنیم. به یک معنا، دانش می تواند پیشینه ها را برای ما توضیح دهد و به عنوان هدیه ای از جانب خداوند، بخش مهمی از زندگی ماست. بگذارید این را با یک مثال توضیح دهم: وقتی این بیماری همه گیر کل جهان را به هرج و مرج کشاند، یافته های علمی - حتی اگر این یافته ها به خصوص در ابتدا نامشخص بودند - به ما کمک کرد تا نحوه عملکرد ویروس را درک کنیم و بتوانیم اقدامات احتیاطی را انجام دهیم. این بینش ها می توانستند به ما دانش بدهند، اما نمی توانستند به ما جهت یابی بخشند. مثال دیگر: اگر من در اینترنت بپرسم: «راه رسیدن به زندگی چیست؟»، اینترنت، بر اساس تمام دانش هایی که در آنجا بارگذاری شده است، خلاصه ای کلی از تمام دانش های فلسفی، مذهبی، روان شناختی، اجتماعی و زیست شناختی ارائه می دهد و توضیح می دهد چگونه می توانم زندگی را درک کنم. آنچه اینترنت به ما ارائه می دهد، انبوهی از اطلاعات است، اما به هیچ وجه جهت یابی نیست. حکمتی که از جانب خدا می آید، با این ویژگی مشخص می شود که نه تنها اطلاعات عمومی ارائه می دهد، بلکه نوعی جهت یابی ارائه می دهد که دقیقاً متناسب با فرد تنظیم شده است. و بنابراین سلیمان خلاصه می کند: «هر که مرا بیابد، زندگی را یافته است. و هر که مرا از دست بدهد، زندگی را از دست می دهد. او زندگی خود را نابود می کند و در عوض مرگ را دوست می دارد.»

حکمتی که شاه سلیمان در برابر چشمان ما ترسیم می کند، حکمتی است که نمی توان آن را در کتاب ها توضیح داد یا خلاصه کرد. او حتی تصویری از او را در حال بازی، آرام، مانند دختری کوچک در برابر خدا، ترسیم می کند. این تصویری از هماهنگی بین خدا، طبیعت و انسان است. این تصویری است که در آن تمام پرسش ها متوقف می شوند و بی درنگ تفاوت بین درست و غلط، و بین زندگی و مرگ آشکار می شود. هماهنگی ای که از این طریق به وجود می آید، چنان طبیعی است که هیچ کس به فکر زیر سوال بردن آن نمی افتد. با این حال، اکنون می دانیم که این هماهنگی بین خدا و جهان عاری از تنش نیست. این تعامل آرام با طبیعت، با خود و با خدا، به نظر می رسد متعلق به گذشته است. در عوض، ما صداهای انتقادی، دلسردکننده یا حتی تلخی می شنویم که مثلاً می پرسند: «اگر خدا خوب است، چرا اصلاً اجازه می دهد شر وجود داشته باشد؟» جالب است که حکمتی که سلیمان از آن صحبت می کند، واژه ی مترادف شریعت است و تا به امروز، یهودیان معتقدند که وقتی شریعت به طور کامل محقق شود، زمان رستگاری یا زمان مسیحایی آغاز خواهد شد. آنگاه دوباره در هماهنگی با طبیعت زندگی خواهیم کرد. به نظر می رسد حکمت و شریعت در نظر سلیمان نیز یکی هستند. و مطمئناً هر کودکی می تواند از ۱۰ فرمان بیاموزد: اگر همه این فرمان ها را رعایت کنند، جهانی بی نقص خواهیم داشت. آنگاه دیگر نیازی به مرز، زندان، سلاح یا بوروکراسی پیچیده برای جلوگیری از فساد و دزدی نخواهد بود. ما دقیقاً همان هماهنگی ای را که سلیمان از آن صحبت می کند، خواهیم داشت.

در ابتدا از شاعر ایرانی، حافظ، نقل قولی آوردم که حکمت خدا را در جام خود می‌دید. پایان شعرش حیرت‌انگیز است. آنجا، در پایان شعرش، مسیح را می‌بیند و می‌گوید: «فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد»

فیض روح القدس آن است که با دیگران همان کند که مسیح کرده است. عهد جدید در همین عیسی مسیح، تحقق تمام حکمت و تمام قوانین را می‌بیند. عیسی می‌گوید: «من راه، راستی و حیات هستم. هیچ‌کس جز به وسیله‌ی من نزد پدر نمی‌آید.» ما از عیسی و قبر خالی او شگفت‌زده‌ایم. زیرا همان قدرتی که جهان را آفرید، عیسی را از مردگان برخیزانید. عیسی نیز شخصاً تحقق اراده کامل خدا است. در او می‌بینیم که خدا ما را چگونه می‌خواست و امروز هم چگونه می‌خواهد. و این عیسی است که امروز نیز از طریق قدرت روح خود در ما و برای دیگران کار می‌کند. ما می‌توانیم از این موضوع شگفت‌زده شویم و اعتماد به نفس پیدا کنیم. ما ترانه‌ای را می‌خوانیم که از گذشته‌ای تاریک آمده است. این سرود آفرینش است. و خواندن این آهنگ به طرز شگفت‌انگیزی آسان است. این سرود، از کودکی می‌سراید که در برابر خدا بازی می‌کند و با بازیگوشی، اما به طور طبیعی، تمام طبیعت را در دستان خود دارد. کودکی که بدون زحمت و به طور طبیعی، رستاخیز عیسی را در همان قدرت خالق می‌بیند و درک می‌کند. و کودک آنجا ایستاده و ما را دعوت می‌کند تا همه چیز را همانطور که او می‌بیند، ببینیم. زندگی‌های ما، چه جوان و چه پیر، چه بیمار و چه سالم، چه ناامید و چه شاد. ۳۵ «هر که مرا بیابد، حیات یافته و از خداوند خشنود شده است.» آمین